

با توجه به اینکه از آغاز تشکیل دولت یهود، نیروهای دفاعی اسرائیل، ابزار اساسی سیاست دولت بوده و در کنار دستگاههای امنیتی-ملی اسرائیل، نقش اساسی در بقا و هویت دولت ایفا کرده اند، بررسی ماهیت و روند تکوین و تطور آن نزد پژوهشگران از اهمیت خاصی برخوردار می باشد و این نوشته نیز در همین زمینه و بر حسب این ضرورت به نگارش درآمده است.

در طول تاریخ دولت اسرائیل، نیروهای دفاعی اسرائیل، ابزاری کنترل کننده برای اجرای سیاستهای دولت بوده اند؛ چه این سیاستها دفاع از کشور بوده باشد و چه ایجاد شهرکهای جدید در مرزها و یا کمک به جذب صدها هزار مهاجر تازه که به صفوف ارتش می پیوندند و یا برقراری گفتمان و گفتمانی استراتژیک با کشورهای مختلف، از جمله ایالات متحده و نیز کنترل سرزمینهای اشغالی و ساکنان آنها.

واقعیت، این است که نیروهای دفاعی اسرائیل یکشنبه پس از ایجاد دولت اسرائیل به وجود نیامده است، بلکه ارتش، ریشه های عمیقی در دوره قبل از تشکیل

شمشیر و شاخه زیتون: تاریخ انتقادی نیروهای دفاعی اسرائیل

Martin Van Creveld, *The Sword and the Olive: A Critical History of the Israeli Defence Force*, New York: Public Affairs, 1998, 422 pages.

سید جواد صالحی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه

تربیت مدرس و محقق مرکز پژوهشهای علمی

ومطالعات استراتژیک خاورمیانه

کتاب شمشیر و شاخه زیتون یا تاریخ انتقادی نیروهای دفاعی اسرائیل به قلم مارتین وان کریولد با یک مقدمه، در سه بخش و ۲۱ فصل تدوین گردیده است.

دولت دارد، چرا که آبادی نشینهای یهودی طی دهها سال یک سیستم دفاعی زیرزمینی در کشور به وجود آورده بودند که به مردم آموزش می داد، در جمع آوری سلاح اقدام می کرد و بسیاری از نیروهای جوان آنها در ارتشهای متفکین، آموزش دیده بودند. به همین دلیل هنگامی که جنگ استقلال در سال ۱۹۴۸ آغاز شد، جامعه یهود دارای یک ارتش نیمه دائمی و نسبتاً سازمان یافته ای بود. هر چند نرخ تلفات این جنگ، سنگین بود و یک درصد از جمعیت یهودی، طی این جنگ به هلاکت رسیدند، اما ارتش اسرائیل موفق شد در مقابل نیروهای فلسطینی و ارتشهای مصر، اردن، سوریه و لبنان، مقاومت نماید.

بن گوریون، اولین نخست وزیر و وزیر دفاع اسرائیل که در سالهای قبل از تشکیل دولت اسرائیل، تصدی امور دفاعی را در آژانس یهود به عهده داشت، بیش از هر شخص دیگری در تعیین ماهیت ارتش اسرائیل در روزهای نخست تأسیس آن و نیز بعدها تأثیر گذار بود. بن گوریون درک کرد که ارتش، مهمترین دیگ ذوب برای نسل جوان مهاجرینی است که بلافاصله پس از

ایجاد دولت اسرائیل به این کشور آمده بودند. به همین دلیل، بلافاصله پس از شکل گیری دولت اسرائیلی، حکم انحلال نیروهای دفاعی را که مختص دوران مبارزه شکل گرفته بود صادر نمود.

بن گوریون، نقش اساسی در تعیین دکترین و ساختار ارتش ایفا کرد. مهمترین تصمیم او درباره ساختار ارتش بود، یعنی تصمیمی که موجب تثبیت خصلت و ماهیت مردمی ارتش شد و ارتش به نیروهای ذخیره اتکا کرد. نیروهای ذخیره باید حدود یک ماه از سال را در ارتش خدمت بکنند و در مواقع اضطرار به نیروهای دفاعی بپیوندند. نتیجه چنین اقدامی، عبارت بود از ایجاد یک ارتش ثابت و دائمی نسبتاً کوچک که عمده‌تاً وابسته به مردان و زنان جوانی بود که برای خدمت احضار می شدند. بخش بزرگتر نیروی دفاعی، شامل واحدهای ذخیره ای می شد که دائماً توسط جوانانی تقویت می گردید که خدمت وظیفه اجباری خود را در ارتش به پایان رسانده بودند. تصمیم دیگر، عبارت بود از تخمین این که مشاغل نظامی بسیار طولانی نباشد. در سالهای نخست، اکثر روسای ستاد ارتش در سنین

۳۰ و ۴۰ سالگی قرار داشتند. فرض این بود که اکثر افسران در سن ۴۰ سالگی از خدمت مرخص شوند و مسیر شغلی غیر نظامی خود را آغاز نمایند.

دکترین نظامی اسرائیل که ماهیت و عملیات ارتش را تعیین می‌کرد، نتیجه مستقیم سه عامل اساسی بود، نخست اینکه اسرائیل، کشور کوچکی است، به طوری که در جنگها باید با تعداد اندک نیرو در برابر شمار زیادی از سربازان دشمن قرار می‌گرفت. دوم این که، خاک این کشور آن قدر کوچک بود و مرزهایش به گونه ای شکل گرفته بود که اکثر تأسیسات اصلی آن همواره در نزدیکی مرز و در تیررس توپخانه قرار داشتند و عامل سوم، عبارت از این بود که اسرائیل برای موجودیت کشور تلاش می‌کرد و باختن در جنگ به معنای از دست رفتن کشور با کلیه پیامدهایش بود.

این عوامل، دکترین اسرائیل را شکل می‌داد و همین امر، موجب گردید تا استراتژی کلی ارتش، تدافعی باشد، اما در سطح عملیاتی، عمدتاً بر تهاجم مبتنی بود و به دلیل آن که اکثر مراکز جمعیتی کشور نزدیک مرزها بودند، تصمیم گرفته می‌شد

که در هر جنگی، اسرائیل بلافاصله در صدد زد و خورد در آن سوی مرزها برآید و نهایتاً سعی نماید تا به یک پیروزی سریع دست یابد. این استراتژی به نوبه خود به طور گریز ناپذیری به جنگ پیشگیرانه و دست زدن به حملات پیشدستانه منجر شد. این تفکر، در آغاز عملیات سینا در سال ۱۹۵۶ و جنگ شش روزه ژوئن ۱۹۶۷ اتخاذ گردید.

نویسنده کتاب، تاریخ شکل‌گیری و تحولات نیروی دفاعی اسرائیل را به سه مقطع زمانی تقسیم نموده است و سپس ویژگیها و نقاط عطف هر دوره را بر می‌شمارد. به زعم نگارنده، کتاب، سالهای ۱۹۴۹-۱۹۰۷ را سالهای تلاطم و ناآرامی برای اسرائیل تلقی می‌نماید که نقطه عطف آن با جنگ استقلال خاتمه می‌یابد. دوره دوم را سالهای شکوه می‌نامد که از سال ۱۹۴۹ تا سال ۱۹۷۳ را شامل می‌شود. زیرا در دوره اول، سازمان نظامی که برای استقلال اسرائیل می‌جنگید، کوچک، غیر سازمان یافته و دارای تسلیحات کوچک و نه چندان پیشرفته بود و بدتر از همه، سالهای پس از جنگ - که از سال ۱۹۴۷ شروع شد و در ۱۹۴۹ پایان گرفت - شدیداً منجر به

تضعیف روحیه اسرائیل گردید. زمانی که جنگ کره اتفاق افتاد، بن گوریون تصمیم به مشارکت به نفع غرب گرفت و همین امر، به از دست دادن حمایت شوروی از این کشور منجر گردید. نتیجه چنین اقدامی آن شد که اسرائیل در صدد یافتن متحدین غربی جدی برآید که در ابتدا، موفقیت آمیز نبود، زیرا واشنگتن و دیگر کشورهای، از حرکت اعراب به سوی خرید تسلیحات شوروی و نهایتاً گرایش به آن، نگران بودند. مضافاً جنگ باعث گردیده بود که روابط اقتصادی اسرائیل با خاورمیانه از بین برود. نتیجه چنین امری، کشور اسرائیل را در بازپرداخت بدهیها دچار مشکل کرد و به واسطه موج مهاجرتها، اقتصاد کشور را در تنگنا قرار داد.

در دوره دوم (۷۳-۱۹۴۹)، پیروزیهای نظامی بزرگی برای اسرائیل حاصل شد و به واسطه حملات ایذایی و مانورهای سریع علیه ارتشهای آماده مصر، اردن و سوریه، نظامیان اسرائیل اعتبار و منزلت ویژه ای در کشور حاصل کردند و ژنرالها به قهرمانان ملی تبدیل شدند و احزاب سیاسی پس از پایان خدمت نظامیان در بی جلب آنها برآمدند. در مجموع، ۱۸ ژنرال از ارتش وارد

کابینه های مختلف اسرائیل شدند و به عنوان وزیر به خدمت مشغول گردیدند. نفوذ ارتش پس از جنگ ۱۹۶۷، آن قدر افزایش یافت که بسیاری به این فکر افتادند که آیا کشور دارای ارتش قدرتمندی است یا اینکه ارتش قدرتمند، کنترل کشور را در دست دارد. بخش دوم کتاب، رشد نیروهای دفاعی اسرائیل را به تصویر می کشد و چگونگی جنگهای تمام عیار اسرائیل و اعراب و تجهیز ارتش اسرائیل به تسلیحات و توپخانه های مدرن را مورد کاوش قرار می دهد.

دوره سوم به تحلیل کاهش آرام و تدریجی نیروهای دفاعی اسرائیل از پایان جنگ اکتبر تا به امروز پرداخته است که دو ویژگی برجسته در آن مشهود است. از یک طرف، زمینه برای کسب تکنولوژیهای برتر (سلاحهای اتمی) فراهم آمده و از طرف دیگر، نقش نیروهای دفاعی از حالت جنگ میان دولتها به اقدامات امنیتی داخلی و اقدامات - به زعم اسرائیلی ها - ضد تروریستی تغییر می یابد. درگیری ارتش با جمعیت فلسطینی و منازعه با غیر نظامیان به نام و شهرت ارتش آسیب رسانده است.

ارتش که زمانی این برداشت درباره آن وجود داشت که به گونه ای موفقیت آمیز بر ارتشهای دایمی غلبه یافته و عملیات شجاعانه صورت داده، علیه زنان و کودکانی می جنگد که ارتش را یک نیروی اشغالگر تلقی می نمایند. ناگزیر در نتیجه این رویارویی در تواناییهای حرفه ای ارتش اسرائیل، افولی پدیدار شده است، زیرا ارتش که باید خود را برای مقابله با دیگر ارتشهای منظم، آماده نماید، به وظایفی روی آورده که جنبه حفظ و برقراری امنیت را دارد و در برابر گروهی از مردم قرار گرفته که اعتراض خود را در اشکال مختلف از جمله انتفاضه تداوم بخشیده است. دو مشکل اساسی ارتش اسرائیل که از نگاه انتقادی به نظر نویسنده قابل مطالعه است، عبارت است از جنگ لبنان و جنگ خلیج فارس.

جنگ سال ۱۹۸۲ در لبنان از بسیاری جهات، جنگی بود که مناخم بگین (نخست وزیر اسرائیل از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۳) آن را به عنوان «جنگی انتخابی» توصیف می کرد؛ یعنی جنگی که اسرائیل می توانست آن را آغاز نکند و هدف از این جنگ، ابتدا از میان بردن سریع تهدید

تویخانه فلسطینی ها نسبت به شهرها و دهکده های اسرائیل در طول مرز لبنان- اسرائیل بود. فلسطینی ها، واحدهای خود را در جنوب لبنان مستقر ساخته بودند و از آن جا موفق می شدند که گهگاه به داخل مرز نفوذ کرده و به نظامیان و غیر نظامیان اسرائیلی حمله کنند. در صورتی که جنگ، محدود به از بین بردن تهدید فلسطینی ها بود و دولت اسرائیل، همچنان از حمایت عمومی گسترده ای برخوردار می ماند، اما به زودی آشکار شد که آریل شارون، وزیر دفاع اسرائیل، خواهان تصرف بیروت، از میان بردن یاسر عرفات و مقرر فرماندهی او در لبنان و عقد معاهده صلح با لبنان است.

جنگ، ماهها به طول انجامید در حالی که نیروهای عرفات و ارتش سوریه، بیروت را ترک کردند. ترور جمیل، رئیس جمهور منتخب لبنان در ۱۴ سپتامبر ۱۹۸۲ و قتل عام فلسطینی ها در اردوگاههای پناهندگان صبرا و شتیلا در حومه جنوبی بیروت، دستیابی به اهداف شارون را ناکام گذاشت. صدها هزار اسرائیلی به خیابانها ریختند و علیه دولت و

جنگ به اعتراض دست زدند و ارتش اسرائیل در میانه یکی از تلخترین بحثهایی که تاکنون در گرفته بود، گرفتار آمد. گرفتاری ای که نویسنده به عنوان «باتلاق لبنان» و «ویتنام اسرائیل» از آن یاد می کند.

در زمینه جنگ خلیج فارس، نویسنده ضمن ریشه یابی تاریخ لشکرکشی عراق علیه اسرائیل در سال ۱۹۳۶ و اعزام نیروهای عراقی در سال ۱۹۴۸ به کرانه باختری و درگیریهای بعدی آن و جنگ ایران و عراق و نهایتاً حمله موشکی عراق به اسرائیل اشاره می نماید و اظهار می کند که از این زمان بود که اسرائیل، متوجه تغییر وضعیت امنیتی در خاورمیانه شد. این حملات، نشان داد که به زعم نویسنده، حتی دشمنان دور دست می توانند بر مراکز جمعیتی اسرائیل ضربه وارد سازند به طوری که اگر این موشکها به کلاهکهای جنگی حامل سلاحهای کشتار جمعی مجهز بود، ممکن بود خطر جدی متوجه موجودیت اسرائیل سازد.

کتاب مزبور، دارای ویژگیهای بسیار برجسته ای است:

۱. به خاطر فقدان منابع تخصصی در زمینه وضعیت نظامیان به زبان فارسی و

حتی انگلیسی، شمشیر و شاخه زیتون کتاب جامعی است که توسط یک فرد مسلط به تاریخ نظامیگری به رشته تحریر درآمده و بحث را از سال ۱۹۰۷ تا سالهای ۱۹۹۷ پوشش داده است.

۲. اتکا به منابع عبری وسیع که بخش اعظم آن در اختیار خوانندگان غیرعبری قرار ندارد از ویژگیهای منحصر به فرد این کتاب است، بالاخص استناد به کتب خاطرات افراد مؤثر و تصمیم گیرندگان در حوزه نیروهای نظامی که کمتر در اختیار پژوهشگران و محققان غیر اسرائیلی قرار دارد.

۳. کتاب، ضمن تشریح روند شکل گیری نیروهای دفاعی اسرائیل، سعی می نماید نظامیگری اسرائیل را در بستر تاریخ و تحولات اجتماعی و نقش مولفه های منطقه ای تشریح کند به همین دلیل، زمینه های تطور و تحول نقش نظامیان را از سال ۱۹۰۷ تا حال حاضر، بیان می نماید. اتکا به تاریخ برای تحلیل نظامیگری اسرائیل، موجب گردیده که خواننده اولاً، با یک متن ثقیل و سنگین مواجه نشود، ثانیاً، کسش لازم را برای مطالعه کتاب فراهم آورد.

۴. کتاب مزبور به نوعی، آسیب شناسی ارتش اسرائیل نیز به شمار می رود، بالاخص در بخش سوم کتاب، مباحثی همچون بحث انتفاضه، باتلاق لبنان و نهایتاً، آسیب پذیری اسرائیل پس از جنگ خلیج فارس، ضمن بیان زمینه های اقدام اسرائیل، آسیبها، پیامدها و نگرانیهای این مناطق را برای نظامیان اسرائیل بر می شمارد که در نوع خود، قابل توجه است.

۵. اصولاً حضور نظامیان در عرصه سیاست، موجب گردیده که نقش آنها در فرآیند مداخله در عرصه سیاست مشهود باشد که این وضعیت، مبتلا به اکثر کشورهای خاورمیانه هم هست، ولی رژیم اسرائیل با وجود اتکا به نظامیان، هیچ گاه شاهد دولتهای پادگانی به سبک ترکیه یا پاکستان و ... نباشد. مطالعه جامعه شناختی این وضعیت و مکانیسمهای طراحی شده برای عدم مداخله نظامیان در حوزه های مدنی که از یک قاعده «قبض» و بسط تبعیت می کند، مفید است. به طوری که هر افسری که می خواست یا می خواهد وارد خدمت غیر نظامی گردد، باید همواره از طریق نظام سیاسی غیر نظامی و به دعوت احزاب سیاسی این مسیر را طی نماید.

از نقاط ضعف کتاب این است که چون نویسنده فردی اسرائیلی و عضو هیأت علمی دانشگاه عبری است در برجسته کردن دامنه تهدیدها علیه اسرائیل از طرف همسایگان تلاش می نماید و سعی می کند که برجستگی و شایستگی نیروهای نظامی اسرائیل را در منطقه بیان و جایگاه رفیع این کشور را در خبرسازی در رسانه های جهان - بالاخص جنگ با کشورهای مصر و سوریه و ... آشکار سازد و مهمتر از همه، آن را به عنوان اولین کشوری که در تاریخ، ابتکار بکارگیری زنان در ارتش را داشته، معرفی نماید. از طرف دیگر، دوران طولانی پژوهش، باعث گردیده که نویسنده از بعضی از بخشها به صورت گذرا عبور نماید. هر چه به سالهای اخیر نزدیکتر می شویم، این مسئله مشهودتر است.